

منوچهر مدقق

به روایت همسر شهید

مریم بزاده



اینک شوگران



جنگ تمام شد و مرد به شهر برگشت. با تئی خسته و زخم‌هایی در آن، که آرام آرام خود را نشان می‌داد. زخم‌هایی که می‌خواست سال‌های سخت ماندن را کوتاه کند، اما زندگی در کار دیگری بود؛ لحظه لحظه‌اش او را به خود پیوند می‌زد و ماندن بهانه‌ای شده بود برای این که این پیوند رذی بر زمین بگذارد.

«اینک شوکران» نوشته‌هایی است دربارهٔ مردانی که زخم‌های سال‌های جنگ محمولی شد برای نماندن‌شان.

فرشته لحظه لحظه‌ی زندگیش را به یاد دارد. شاید این روزها فراموش کند چند دقیقه پیش چه می‌گفت یا به کی تلفن زده، اما همه‌ی لحظاتی را که با منوچهر گذرانده، پیش چشم دارد و نسبت به آن احساس غرور می‌کند.

زیاد تعجب نمی‌کنی که زندگیش با منوچهر شروع شده و هنوز ادامه دارد، وقتی حداقت زندگی و بیوند روحبشان را می‌بینی و مسی‌بینی عشق چه قصه‌ها که نمی‌آفریند. فقط وقتی قصه‌ها در زندگی واقعی تحقق می‌یابند، حقیقتشان آشکار می‌شود؛ حقیقتی تلخ ولی دوست‌داشتمنی.

bookroom

طالبی

به روایت همسر شهید

مرجان فولادوند



اینک شوگران



جنگ تمام شد و مرد به شهر برگشت. با تئی خسته و زخم‌هایی در آن، که آرام آرام خود را نشان می‌داد. زخم‌هایی که می‌خواست سال‌های سخت ماندن را کوتاه کند. اما زندگی در کار دیگری بود؛ لحظه لحظه‌اش او را به خود پیوند می‌زد و ماندن بهانه‌ای شده بود برای این که این پیوند رذی بر زمین بگذارد.

«اینک شوکران» نوشته‌هایی است دربارهٔ مردانی که زخم‌های سال‌های جنگ محملی شد برای نماندنشان.

هر قصه «آن»ی دارد؛ عشق، نفرت، سرخختی یا تسلیم. «آن» این قصه هم تنهایی است، نه غربت ازلى و ناگزیر آدمیزاد. تنهایی خودخواسته‌ای که در آن زخم‌هایشان را پنهان کنند و غصه‌هایشان را پوشیده با خود ببرند. روایت آدمهایی که سهم بیشتری از رنج را بر می‌دارند، بر می‌گزینند و کسی را شریک زخم‌هایشان، شریک گریه‌هایشان نمی‌خواهند.

بلندی

به روایت همسر شهید

زینب عزیزمحمدی





انتشارات روایت فتح، ۵۲۹/۱۰۵

عزیز مهدی، ترتیب

پلندی به روایت همسر شهید / ترتیب عزیز مهدی. - تهران: روایت فتح،
چاپ اول: ۱۳۸۷، چاپ ششم: ۱۳۸۹، ۸۸ ص، مصور، (تصاریح تأکیدی،
۲۴۰۰ نسخه)

۱۵۰۰ رویال

(اینک شوگران: ۳)

فهرستنامه بر اساس اطلاعات غیرها

۱. پلندی، اورب، ۱۳۸۰ - - - مرگشنهاد، ۲. جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷ -
۱۳۸۹ - - شهیدان، ۳. غایتوود شهلا - - خاطرات، ۴. شهیدان - - ایران - - بازماندگان
- - خاطرات، آتش هوان،

۹۵۵/۰۸۴۳-۹۲ DSR ۱۶/۱۶/۱۶

۱۳۸۴

۸۳-۳۳۱۵۲ کتابخانه ملی ایران

جنگ تمام شد و مرد به شهر برگشت. با تئی خسته و زخم‌هایی در آن، که آرام آرام خود را نشان می‌داد. زخم‌هایی که می‌خواست سال‌های سخت ماندن را کوتاه کند، اما زندگی در کار دیگری بود؛ لحظه لحظه اش او را به خود پیوند می‌زد و ماندن بهانه‌ای شده بود برای این‌که این پیوند رذی بر زمین بگذارد.

«اینک شوکران» توشه‌هایی است درباره‌ی مردانی که زخم‌های سال‌های جنگ محملی شد برای نماندنشان.

می‌گویند درد و رنج همراه از لی تمام آدم‌ها است؛ درست از لحظه‌ای که متولد می‌شوند تا دم مرگ. اما انگار بیش‌تر آدم‌ها در برابر این همراه، اختیار و اراده‌شان را از دست می‌دهند و ادامه‌ی زندگی برایشان ناممکن می‌شود. وقتی دردها یکی دو تا نباشد و همه بی درمان، وقتی جسم دیگر توان این همه درد را نداشته باشد، روح بلند و صبر ایوب می‌طلبد که هنوز زنده باشی و به درد هایت لبخند بزنی.

ایوب بلندی

تولد: ۱۳۲۹ آذر ۲۹

ازدواج با شهلا غیاثوند: ۱۳۶۲ آذر ۲۸

سفر به انگلستان برای درمان: مهر ۱۳۶۳، بهمن ۱۳۶۴

شهادت: ۴ مهر ۱۳۸۰

رنجبر

به روایت همسر شهید



اینک شوگران



جنگ تمام شد و مرد به شهر برگشت. با تئی خسته و زخم‌هایی در آن، که آرام‌آرام خود را نشان می‌داد. زخم‌هایی که می‌خواست سال‌های سخت ماندن را کوتاه کند، اما زندگی در کار دیگری بود؛ لحظه لحظه‌اش او را به خود پیوند می‌زد و ماندن بهانه‌ای شده بود برای این‌که این پیوند ردّی بر زمین بگذارد.

«اینک شوکران» نوشته‌هایی است درباره‌ی مردانی که زخم‌های سال‌های جنگ محمولی شد برای نماندنشان.

روزی که با دستکش‌های سفید لباس عروسی دفتر عقد را امضا می‌کرد، نمی‌دانست شادی این رنگ، تنها چهارده سال در زندگی او دوام می‌آورد. در تمام این سال‌ها چنان خوشبخت بود که دوست و آشنا بخت سپید او را مثال می‌زدند و به رسم کرمانی‌ها، از او می‌خواستند در مراسم ازدواج چادر سفید بر سر عروس بیندازد. اما سال‌های آخر، سپید، رنگ لباس محمدعلی هم شد. بیمارستان، دکتر، در، دیوار، تخت، وقتی چهره‌ی محمدعلی هم سپید شد و رویش را با ملافه‌ای هم رنگ خودش پوشاندند، دنیا برای مرضیه سیاه شده بود. الان دنیا دیگر سیاه نیست، اما مرضیه تنها است. دیگر او را برای مراسم عقد دعوت نمی‌کنند. اما مرضیه سپید را می‌بیند، در زندگی فرزندانش، دوستانتش، اطرافیانش و حتا تنهایی‌هایش که حضور ناپیدای محمدعلی آن را پر کرده است. این کتاب، شرح حال سپیدی یک عشق است.

محمدعلی رنجبر

تولد: ۱۳۳۹، روستای کبوترخان - کرمان
ازدواج با مرضیه کازرونی: ۱۳۶۱/۷/۲۲، کرمان
بروز عوارض شیمیایی و ابتلا به سرطان خون: شهریور ۱۳۷۵
شهادت: مرداد ۱۳۷۶، شیراز

جان بزرگی

به روایت همسر شهید

هاله عابدین



اینک شوگران



جنگ تمام شد و مرد به شهر برگشت. با تنسی خسته و زخم‌هایی در آن، که آرام آرام خود را نشان می‌داد. زخم‌هایی که می‌خواست سال‌های سخت ماندن را کوتاه کند، اما زندگی در کار دیگری بود؛ لحظه لحظه اش او را به خود پیوند می‌زد و ماندن بهانه‌ای شده بود برای این‌که این پیوند ردی بر زمین بگذارد.

«اینک شوکران» نوشه‌هایی است درباره‌ی مردانی که زخم‌های سال‌های جنگ محملی شد برای نماندنشان.

با عکاس ازدواج کرد که لحظه لحظه زندگی شان ثبت شود. ولی بعد از عروسی که در دوربین را باز کردند و خبری از فیلم نبود، دستش آمد که این زندگی قرار نیست شبیه تصورات او باشد. زندگی با کسی که سال‌ها از مرگ عکاسی کرده و فاصله‌اش با مرگ و زندگی به یک اندازه است، شیرین‌تر از تصورات او بود. چنان شیرین که هنوز نبودن سعید را باور نکرده است.